

— جمعی از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد، و او
 از محمد بن الحسن بن نمون، و از عبدالله بن عمرو
 بن الاسعد، و او از عبدالله بن حماد الانصاری، و او
 از یحیی بن عبدالله بن الحسن، و او از حضرت ابی
 عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است
 که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس
 که با یکی از امامان سوفانی کند با دهن کج وارد
 محضر گردد، و بی‌همان صورت به دورخ برود.

— اصول کافی، کتاب الزمان
 والكفر، باب المکرم
 والسمندر والمسنن

در معجزات ائمه

— محمد بن یحیی، از سلمة بن الخطاب، و او از
 عبدالله بن محمد، و او از عبدالله بن القاسم، و او از
 عیسی سلطان نقل کرده است که شیدم امام جعفر صادق
 علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام دانی‌هایی
 در قبله بی‌مخروم داشت. حواری از آنها بخدمنی
 آمد و عرض کرد: دانی جان، برادرم مرده و من در مرگت
 سخت غمگین شده‌ام. حضرت با او فرمود: صحواهی او را
 بسببی؟ عرض کرد: آری! فرمود قبرش را به من بیان
 ده. بی‌خارج شد و برد رسول خدا صلی الله علیه و آله
 را به کمر بست. چون نزد قبر رسید لیباس بهم خورد،
 سپس با پایش به قبر زد. مرده از قبر بیرون آمد
 و به زبان فارسی سخن میگفت. امیرالمؤمنین علیه السلام
 فرمود: مگر نو وقتی مردی از عرب نبودی؟ گفت: جرا،

ولی ما به روش فلان و فلان مردم ، از این رو زبان ما نیز عوض شد .

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب مولد امیرالمؤمنین)

— تثنی از اصحاب از احمد بن محمد ، و او از علی بن الحکم ، و او از عبداللہ بن معیرہ نقل کرده است کہ گفت : حضرت امام موسی بن جعفر علیہ السلام درمی به رنی گذشت کہ مگر بستن را تا گاوین مرده بود . حضرت نزدیک او رفت و فرمود : چرا گریه میکنی ای کسرحدا؟ زن گفت : ای بنده خدا ، فرزندانم تنم دارم و گاوین دانستم کہ زندگی من و کودکانم از او میگذشت . اما اکنون آن گاو مرده و ما بیچاره شده ایم . . . امام علیہ السلام فرمود : ای کسرحدا ، میخواهی گاوین را از سینه کنم ؟ به او الهام شد کہ بگوید آری ای بنده خدا . حضرت علیہ السلام به کناری رفت و دور کعبت شمار گزار دو اندکی دست بلند کرد و لبها پیش را نکان داد . سپس برخاست و گاو را صدائی زد و فهمیدم کہ با ر عصابش به آن گاو زد با به بیحه بایش . گاو برخاست و راست بایستاد و سلام گفت . چون زن چنین دید فریادی کشید و گفت : به سروردگار کعبه کہ این مرد عیبی بن مردم است .

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب مولد علی بن الحسین)

— در حدیث معتبر است کہ حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام به عمار یاسر اجازه دادند و او به امر آن حضرت کفی از خاک برگرفت و نام حضرت را بر آن خواند و خاک میدل به طلا شد . و نیز در حدیث است کہ امام

حسین علیه السلام برای فرزندان علی اکبر که در مسجد از بدر انگور خواسته بود از کمر ستون مسجد انگور تازه بیرون آوردند .

— و نیز در حدیث اسناد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که با یک یهودی همسفر بود ، به رودخانه ای رسیدند . یهودی لباسش را به روی آب افکند و سر آن نشست و گذشت . سببش ندا نمود : " ای مرد ، اگر تو آنچه را که من میدانم میدانستی از آب برد میشدی " . حضرت اشاره به آب فرمود و آب محمد شد و عبور فرمود ... یهودی خود را به پای حضرت افکند و گفت : " ای جوان ، چه گفتمی که آب را مبدل به سنگ نمودی ؟ " حضرت فرمود : " توجه گفتمی که از آب گذشتی ؟ " یهودی خبری نگفت : " خدا را به اسم اعظم او خواندم " . حضرت فرمود : " آن اسم چه بود ؟ " یهودی گفت : " اسم وصی محمد بود . " علی فرمود : " مسم آن وصی محمد " . یهودی گفت : " پس قبول کردم و اسلام آوردم " .
(کتاب العیون ، نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی)

— متوکل پس از آنکه قنوں و اسلحه خود را به امام دهم حضرت هادی علیه السلام به جهت ارباب و ترسانیدن ارائه و نشان داد ، امام علیه السلام هم قنوں غیبی و فرشتگان را چنان به آن بد عاقبت نمایاند که به حال غش افتاد ...

— امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ، به کنیزی که هارون در زندان برای خدمت خاص حضرت (!) گماشته بود ، حوران و غلمان دست به سینه را نشان داد ، و کنیزک از دیدنشان بیهوش گشت ...

— امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در مجلس

مأمون اشاره به عکس برده فرمودید و بلافاصله خبری
 ظاهر شد و سعید بن مهران ناباک را در حضور مأمون الرشید
 بلعید و طعمه خود نمود . و چون مأمون در حواست رسیده
 کردن او را نمود ، حضرت فرمودید : انحر عصای موسی
 افعی های حاد و گران را بر منگردانید ، سرهم سعید را
 بر منگردانید . (۱)

(آیه آله سر و حردی ، در خلافت
 و ولایت چهارده بعضی موم
 سر بر منعی و نکوستی)

— حسین بن الحسن الحسی گوید که ابوالطیب
 المثنی بن یعقوب بن یاسر به من گفت که متوکل (خلیفه
 عباسی) به اطرافباشش میگفت : این ابن الرضا (امام
 هادی علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام) مرا
 خسته کرده است ، زیرا از میگری و همنشینی با من
 سرباز میزند و نمیتوانم در این باره بهانه ای بسرای
 تخفیف او در نزد مردم پیدا کنم . گفتند : اگر به او
 ره نمیبایی ، بسراغ برادرش موسی (موسی مرقع فرزند
 حضرت امام رضا) برو ، که اهل ساز و آواز است ، و می
 میخورد و عشق بازی هم میکند . آنگاه متوکل به او نامه
 نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی هاشم و سرانگران
 و مردم به استقبالش رفتند ، با این شرط که چون به سامره
 وارد شود در خانه ای مجلل مسکن گزینند و متوکل میفروشان
 و آوازه خوانان را نزد او فرستند . چون موسی برسید ،
 حضرت ابوالحسن علیه السلام در محل پل و صیف به او سر
 خورد و سلام گفت و فرمود میادانزد متوکل اقرار کنی که

۱- تدکر دکتر علی شریعتی بر این حدیث : " البیته
 غاصب ولایت مأمون است ، ولی شیر ولایت به او
 چپ نگاه نمیکنید و سعید بن مهران بجهت اشاره را
 میخورد " . (تشیع علوی و تشیع صفوی)

هنگامه سراب آسا مدهای که میخواهد رسوا کند، موسی بدرفت، و آن حضرت چون دید که وی احاطه نمیکند فرمود: پس بدان که این مجلسی است که هرگز و موقوف در آن گرد هم نیائید. و بنحیفی که موسی سه سال در آنجا بود، هر روز صبح صرقت، ساو میگفتند، منزکلی امروز کار دارد، شب ساو، و چون سه مآمد میگفتند حلیمه مسا است، صبح ساو، و صبح مآمد میگفتند دوا آسا مده تا سه سال بدین موال گذشت و موقوف گشته شد و ممکن شد ساو انحصار کند.

(اصول کافی، کتاب الحجه، باب موال
ابی الحسن علی بن محمد علیهما
السلام والصلوات)

— محمد بن یحیی از سلمة بن الخطاب، و او از عبدالله بن محمد، و او از منیع بن الحجاج البصری، و او از محاسن، و او از معلی، و او از محمد بن الفیض روایت کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: عصای موسی متعلق به آدم علیه السلام بود که به شعب رسید، و پس از او به موسی بن عمران رسید، و آن عصا نزد ماست، و همین اندکی پیش نزدم بود، و مانند وقتیکه از درخت بریده شده سزا است، و چون از او سئوالی شود جواب گوید، و آماده شده است که در اختیار حضرت صاحب الزمان قرار گیرد تا او با آن همان کار را انجام دهد که موسی انجام میداد. و آن عصا هر اس آور است و برایش دوشعبه باز میشود که یکی در زمین و دیگری در سقف باشد و فاصله میان آن دو چهل ذراع باشد و نیرنگ ساخته ها را با زبانش میبلعد.

(اصول کافی، کتاب الحجه، باب ماعند
الائمة من آیات الانبیاء)

در علم اثمہ

— علی بن ابراہیم از پدرش ، واوار ابن ابی عمیر ، واو از یکی از اصحاب بفل کند کہ بہ حضرت صادق علیہ السلام عرض کردم : مردی کہ آبلہ داشت یا انزال می جنب شدہ بود ، و چون او را غسل دادند مرد فرمود : وای کہ او را با ای کار کنند . چرا از ما نرسدند کہ ہمہ چیز را بدانیم ؟ همانا کہ دوائی نفی می برسش است .

(اصول کافی ، کتاب فصل العلم ،
باب سؤال العالم و ندادگرہ)

— حسین بن محمد از معلی بن محمد ، واوا زوشاء ، واو از ابان بن عثمان ، واو از عبداللہ بن سلیمان روایت کند کہ مردی از اهل بصرہ کہ نامش عثمان اعمی بود بہ امام باقر علیہ السلام عرض کرد : حسن بصری عقیدہ دارد کسانیکہ علم را کتمان کنند گند شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند ، امام علیہ السلام فرمود : کدام علم را کتمان کنند ؟ حسن بصری ہرچہ میخواید بگوید ، زیرا کہ علم از زمان بعثت نوح علیہ السلام پنهان بودہ است و بخدا قسم کہ جز در خاندان ما یافت نشود .

(اصول کافی ، کتاب فضل العلم ،
باب النبوۃ و ادر)

— علی بن ابراہیم از پدرش ، واوا ز ابن ابی عمیر ، واوا ز ابن اذینہ ، واوا ز عبداللہ بن سلیمان ،

واو از حمران بن اعین ، واو از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کند که فرمود : جبرئیل علیه السلام برای یسعمر صلی الله علیه وآله دوانار از آسمان آورد ، رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از انارها را خورد و دیگری را دو سمد کرد ، و از آن دو سمد هم یک سمد را خورد و نیم دیگر را به علی علیه السلام خوراند . بن یسعمر صلی الله علیه وآله فرمود : برادرم ، مدعی این دو انار چه بود ؟ عرض کرد : به فرمود : اما انار اولی نبوت بود که ترا از آن بهره ای نیست ، اما انار دومی علم و دانش بود که در آن با من شریک هستی .

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب ان الله عزوجل لم يعلم بینه علماء الا امره ان يعلمه امیر المؤمنین و آله کسان شریکه فی العلم)

— احمد بن محمد از محمد بن الحسن ، واو از عماد بن سلیمان ، واو از محمد بن سلیمان ، واو از پدرش ، واو از سدید نقل کرده است که : من و جمعی از اصحاب از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدیم : علم شما چقدر است ؟ آن حضرت با دست به سینه اش اشاره نمود و فرمود : بخدا تمام علم کتاب نزد ما است . بخدان تمام علم کتاب نزد ما است .

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب نادره ذکر الغیب)

— علی بن ابراهیم گوید : پدرم نقل کرد که گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و به خدمتش رسیدند ، و در یک مجلس سی هزار مسئله از او

برسیدند که حضرت به همه آنها جواب داد، و در آن زمان
حضرت علیه السلام ده ساله بود .

(اصول کافی، کتاب الحجه، باب

بوندایی جعفر بن محمد بن علی الناسی)

— حمی از اصحاب ما از احمد بن محمد و او از
هم بن ابی مروق السیدی ، و او از حسن بن خالد ،
و او از اسحاق بن عمار نقل کرده اند که گوید : سه
حضرت جعفر صادق ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم :
نزد مردی میروم و بعضی از سختم را میگویم ، او تمام
مقصود مرا میفهمد ، و مردی دیگر نزد او میروم و تمام
سختم را با او میگویم ، او طبق گفته من جواب میدهد ،
و مردی دیگر نزد او میروم و سختم را میگویم ، ولی او
میگوید دوباره بگو ، فرمود : ای اسحاق میدانی چرا
چنین است ؟ گفتم نه ! فرمود : آنکه تمام سخن ترا از
بعضی گفتارت میفهمد ، کسی است که نطفه اش با عقلش
خمیر شده است ، و آنکه پس از اتمام سخنت جوابت را
میگوید کسی است که عقلش با نطفه اش خمیر شده است ، و
آنکه چون سخن گوئی گوید : دوباره بگو ، کسی است
که پس از بزرگ شدن عقلش به او آمیخته شده ، او است
که میگوید : دوباره بگو .

(اصول کافی، کتاب العقل والجهل)

— علی بن محمد از سهل بن زیاد ، و او از محمد
بن الولید ثباب الصیرفی ، و او از یونس بن رباط
روایت دارد که گفت : من و کامل خدمت حضرت امام صادق
علیه السلام رسیدیم . کامل عرض کرد : قربانت گفتم ،
فلان شخص حدیثی روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه

وآله در روای و فاش شد علی علیه السلام هزار باب حدیث
 آموحد که هر بابی مفصاح هزار حدیث بود . آن فرمود :
 آری ، حسن بود . عرض کردم : فرمایید ، آن بابها
 برای ستمان محاسن آنکار خواهد شد ؟ فرمود : ای
 کامل ، یک ما دو باب آن ظاهر شده است . عرض کردم :
 فرمایید ، باینرا از هزار هزار باب از فعل صفت
 حر یک ما دو باب روایت شده است ؟ فرمود : توسع
 دارند از فعل ما حدیث انداره بشنید ؟ کافی است که
 فقط یک الف نیز مثل از آنرا روایت کنند .

(اصول کافی ، کتاب المنهج)

الإشارة والسر بنی الاموال

— احمد بن محمد از محمد بن الحسن ، و او از عماد
 بن سلیمان ، و او از محمد بن سلیمان ، و او از بشر بن
 و او از سدر نقل کرده است که گفت : من واسو حصر و
 بحای برار و داودی کثیر در محلی نشسته بودیم که
 حضرت امام صادق علیه السلام با حال حسیم وارد شد . چون
 در مسجد حویلی فرار گرفت ، فرمود : سعید بکم از سره سی
 که گمان میکنید ما غیب ممداییم ، درحالی که حر حدیثی
 عروحل کسی غیب نمیداند . همین امروز من میخواهم
 فلان کسر خودم را بزم ، اما او از من گریخت و من
 نداستم که در کدام اطلاق منزل بیان شد . (۲)

(اصول کافی ، کتاب المنهج)

باب تدریج دکر العیس

۱- جمعاً یک میلیون (توضیح از شارح اصول کافی)

۲- تفسیر شارح کتاب کافی بر این حدیث (که با احادیث

— علی بن محمد از محمد بن صالح روایت کند
گفت: کسری دانستم که از احوال من می‌آمد. به حضرت
امام مهدی (در زمان غیبت صغری) نامه نوشتم و از او
خواستم که با علم کامل خود مراد را مرا برآوردار. صاحب
او راهمائی کند. جواب آمد: "باید از راه خدا
هر چه خواهد می‌کند." پس با او نزدیکی کردم و آنسوی
سد. پس بجه را سفت کرد و خودی هم مرد.

(اصول کافی، کتاب الحقه، باب
مواد الصاحب علیه السلام)

— امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چرا مردم
دیدار ما را مکروه میدانند؟ و حال آنکه ما دریغی
رحمتیم. ما معدن حکمت و دانشیم و درخت بارور نبوت
در خانه ما است. و فرشتگان مرتبا در خانه‌های ما رفت
و آمد میکنند.

(علامه شیخ مفید، ارشاد، باب بیستم)

— در روایت معتبر منقول است که محمد بن مسلم
به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که
جواب دادم که در خانه‌های ما زخم آمد و گسردوی
سبب آن شکست و بر سر من ریخت. حضرت فرمود: وای وای،
می‌بینم که زنی را منهدم (صغره) خواهی کرد و زنیست
از آن مطلع خواهد شد. تمام رختهای نو را که سوشیده‌ای
بسیار باره باره خواهد کرد، زیرا که پوست گسرد و
به منزله حامد است.

قلبی، درباره آگاهی ائمه بر کلیه امور عالم
معاشرت دارند: "ممکن است نبیندگان این فرمایش
امام، شعبان ضعف العقلی بوده‌اند که با سبب
از آنها نفی کرد (السنه مراد از شیعیان
ضعف العقل همان راویان حدیثهای معضراست).

محمد بن مسلم گفت که چون صبح جمعه شد رحمت بر او
 که در عهدها میبودم برش کردم و بر در خانه بسیم ،
 دختری گذشت . او را طلبیدم و به خانه بردم و منعه کردم .
 رسم سحر آمد بر سر ما ، و آن دحیر گریخت ، اما من
 بواسطه فرار گسب و رسم بر من صاحب آورد و محمد رحمتی ای
 سومر باره باره کرد .

(حلیة المؤمنین ، باب هشتم ، فصل هشتم)

— ار حضرت صادق (ع) حدیث است که : علم

ساقی که سبب بحاب بشود فقط نوحید و امامت و علوم نبوی
 است که ار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بما
 رسیده است . ار سایر علوم آنچه برای عنیمیدن کسلاط
 اهل بیت رسالت لازم است ، مانند عربی و صرف و نحو و
 منطق ، باید خوانده شود ، و غیر آن بالعووس خوانده
 و تضرع عمر و با احداث شیبه است در نفس ، که بیشتر
 موجب کفر و ضلالت شود .

(علامه مجلسی ، منی الحیوة)

— علی بن ابراهیم از پدرش ، و او از حماد بن
 زیاد ، و او از حسن بن محمد ، و همه آنها از احمد بن
 الحسن المثنی ، و او از یعقوب بن سعید ، روایت
 کرده اند که شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام را که
 فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است
 که همانا در بدن آدمیراد ۳۶۰ رگ است ، که ۱۸۰ رگ
 از آنها صحید و ۱۸۰ رگ دیگرش ساکن است ، پس اگر
 یکی از رگهای جنینده ساکن شود صاحب آن خواستش نبرد ،
 و اگر یکی از رگهای ساکن به جیش درآید باز صاحب آن

حواسی سرد . و رسول خدا صلی الله علیه وآله خون با مداد
میکرد ۳۶۰ بار میفرمود : " الحمد لله رب العالمین
کسراً علی کل حال " . و خون با م میگرد ماسد آسرا
مکتب .

۱ اصول کافی ، کتاب الکساء .

۲ باب الحمد والنمیس .

— در حدیث معبراً رحمت صادق (ع) منقول است
که هیچک از فرزندان آدم نیست مگر آنکه در او دو رگ
هست : یک رگ بر سرش که خوره را بحرکت مآورد ، و دیگری
در بندش که بسی را بحرکت مآورد ، پس خون آن رگ بر
حرکت مآید خدا بینعالی ز کام را بر او مسلط میگردد است
که دردهای سر را میکند ، و اگر رگ بدن بحرکت مآید
حقینعالی دمل را بر آن مسلط میگردد اند که دردهای بدن
را میکند ، پس کسی که دمل و رگام بهم رساند خدا را
شکر کند .

(حلیة السیفین ، باب بهم ، فصل نهم)

— زبهای سده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه
میشوند ، یعنی خون حیض نمیشیند ، و زبهای سده
سینند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه میشوند .

۱ مسوای شرعی و کشف بر سگی آفاله

حسبی ، توضیح السائل ، مسئله ۲۳۵)

— احمد بن محمد و محمد بن بحسب ار محمد بن

الحسب ، و او ار بنحوب بن برید ، و او از اس اسبی

عصر ، و او از کسی که نامش را نیا فسم ، و او از اسبی

عبدالله ، نخل کرده است که حضرت امام حسن مجتبی

عنه السلام فرمود : خدا دو شیر دارد که یکی از آنها

در صرق و دیگری در مغرب است ، گرداگرد آنها دیواری

ار آهن اسب و هریک از آنها هزار هزار (یک میلیون)
 دروازه دارد، و در آنجا به هفتاد هزار هزار (هفتاد
 میلیون) لعنت حرف میزنند که نکلم هر لعنی بالعنت
 دیگر فرو دارد. و من همه آن لعنت و آنچه را که در آن
 دوسهر و در مابین آنهاست میدانم، و حزمین و برادر من حسن
 کسی این را میداند .

(اصول کافی، کتاب الحجه، باب
 مولد الحسن بن علی، و بحار الانوار،
 جلد هفتم، در احوال ائمه)

— محمد از احمد، و او از ابن محبوب، و او از جمیل
 بن صالح، و او از ابن بن نعلب نقل میکند که گفت :
 از امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که
 زمین سرچه اسنوار است ؟ فرمود بر ماهی، گفتم : ماهی
 بر چیست ؟ فرمود بر آب، پرسیدم : آب بر چیست ؟
 فرمود بر صخره، پرسیدم : صخره بر چیست ؟ فرمود بر
 خاک نمناک، پرسیدم : خاک نمناک بر چیست ؟ فرمود :
 هیئات که در اینجا دیگر دانش علما گم گشته است !
 (کلی، روضه من الکافی، کتاب الروایه)

— احمد بن مهران و علی بن ابراهیم هر دو، از
 محمد بن علی، و او از حسن بن راشد، و او از یعقوب بن
 جعفر بن ابراهیم نقل کرده اند که : خدمت حضرت موسی
 بن جعفر علیه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن
 حضرت آمد، و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد. در آخر
 مقال، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام از او پرسید :
 بمن بگو اسم مادر مریم چه بود؟ و در چه روزی روح
 عیسی علیه السلام در شکم او دمیده شد؟ و در چه روزی او
 رزائید؟ و این در چه ساعت از روز بود؟ نصرانی گفت :
 والله نمیدانم !

سسی موسی بن جعفر علیہ السلام فرمود : اما مادر مریم نامن مرثا بود کہ اورا در عربی و حمید خوانند . اما روزیکہ مریم باردارسد رورحمعه همکام ظہر بود ، کہ روح الامی از آسمان فرود آمد . اما روزیکہ مریم عیسی را رائسد سد سسه بود ، درحینا رساعت وسم اررور برآمده .

سسی فرمود : سہری راکہ مریم عیسی رادرکبار آن رائسد مدانی کدام سہرسود ؟ گفتند . فرمود آن سہر فرات بود (ا) کہ درحیاتان انکور وحرما درکبار آن است وھبج نہری از لحاظ درختان انکور وحرما سافرات براسر سست . واما روروی کہ زبان مریم سسنہ سذقیدوسی پادشاہ سہود فرزندان وسروان خود را طلبید و آل عمران راسرون برد تا بہ مریم سبگرند وآنہا آحد را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کردہ ، گفتند . حالا ہمہ چیز رافہمدی ؟

نصرانی عرض کرد : بلی ، ہمیں امرور ہمہ آنہا را خوانندہ بودم . حالا بفرما کہ اسم مادر من بہ لغت سریانی و عربی چیست ؟ حضرت علیہ السلام فرمود : اسم مادر تو بہ لغت سریانی عنقالیہ است واسم مادر بدرت عنقورہ بودہ است . واما اسم مادر تو بہ لغت عربی ہومبہ است ونام بدرت عبدالملیح است کہ بہ لغت عربی عبداللہ میشود .

عرض کرد : راست گفتی . اما اسم جدم چیست ؟ فرمود : اسم جدت جبرئیل بود ومن اورا دراین مجلس عبدالرحمن نامیدم . نصرانی گفت : مگرا و مسلمان بود ؟ فرمود آری ، وشہید ہم گردید ، زیرا الشکری از اهل شام ناگہان بمنزلش ریختند واورا کشتند .

نصرانی گفت : نام من پیش از آنکہ کنیہ خودرا تعیین کنم چہ بود ؟ فرمود : نام تو عبدالملیب بود .

عرض کرد شما چه نامی به من میدهی؟ فرمود: من
نرا عبدالله نام میگذارم.

نصرانی گفت: پس من هم ایمان به خدای سرری
آوردم و گواهی دهم که شایسته بررسی حر او است.
سپس زیار و صلواتی خود را برید و تنگست و معلما سی
شد سکو و از سیله سی فیر رنی گرفت و امام کاظم
علیه السلام پنجاه دینار صبرش داد و برایش نوکر گرفت.
(اصول کافی، کتاب الحجه، باب
مولد علی بن الحسین)

— چند تن از اصحاب از احمد بن محمد بن عیسی،
و او از اسابی عمیر، و او از محمد بن حمران، و او
از ابان بن تغلب نقل کرده اند که امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود: چون پادشاه حبشه لشکر خود را همراه
فیل به سوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کنند،
عبدالطلب که شترانش را بجانب خانه میبرد در راه به
فیل برخورد. با او گفت: ای محمود! فیل سرش را حرکت
داد. عبدالطلب به او گفت: میدانی ترا برای چه
آورده اند؟ فیل با اشاره کرد: نه! عبدالطلب
گفت ترا آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی.
چنین کاری را انجام میدهی؟ با اشاره کرد: نه!
چون صبح شد، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه
شود. فیل امتناع کرد. آنگاه یکی از غلامان
عبدالطلب گفت: یک سیاهی از طرف دریا می بینم.
چون سیاهی نزدیک شد وی گفت: پرنده بسیاری است که
آنها را نمیشناسم و هر یک از آنها سنگی با اندازه سنگی
که با پشت ناخن میپرانند یا کوچکتر از آن درمنقار
خود دارد... و این پرندگان چون بالای سر لشکر قرار
گرفتند سنگریزه را انداختند، هر سنگریزه بر سر سردی
فرود آمد و از مقعدش خارج شد.

(اصول کافی، کتاب الحجه، باب
مولد النبوی و وفاتش)

— علی بن ابراهیم از پدرش ، و او را بنی اسی
نحران ، و او را عاصم بن حمید ، و او را منصور بن حازم
روایت دارد که از امام حنفی صادق علیه السلام پرسیدم :
چه میشود که من از شما مطلبی میپرسم و شما جواب مرا
میگوئید ، سنی دیگری نزد شما میآید و با او جواب دیگری
میفرمائید ؟ فرمود : ما مردم را با اندازه زیاد و کمی
عقلیان جواب میگوئیم . عرض کردم بفرمائید که اگر
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله از قول آن حضرت
راست گفتند پس چرا در نقل آن اختلاف پیدا کردند ؟
فرمود مگر نمیدانی که مردی خدمت رسول صلی الله علیه
وآله میآمد و از او مسألهای میپرسید و آنحضرت جوابش
را میفرمود ، ولی بعدها به او جوابی دیگر میداد که
جواب اول را نسخ میکرد .

و احمد بن محمد از عثمان بن عیسی ، و او از ابی
ایوب الخراز ، و او از محمد بن مسلم نقل کرده که به
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : چگونه است که
کسانی که دروغگو هم نیستند حدیثی را از رسول خدا
صلی الله علیه وآله روایت میکنند ، ولی شما خلاف
آنرا به ما میگوئید ؟ فرمود : حدیث هم مانند قرآن
ناسخ و منسوخ دارد . (اصول کافی ، کتاب فضل العلم ،
باب اختلاف الحدیث)

— محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن
ابراهیم ، و او از پدرش ، و همگی آنها از ابن محبوب ،
و او از ابن ربیع ، و او از ابی بصیر روایت کرده اند
که امام صادق علیه السلام فرمود : خدای تعالی بسمه
عمران (پدر مریم) وحی کرد که من بتو پیری میبخشم
که باذن خدا کور و پیر را درمان کند و مردگان را زنده

کند . عمران این مطلب را به زینب اطلاع داد و وی چون به مریم حامله گشت فکر میکرد که حتماً فرزندش پسر است . و چون مریم را را شید گفت : خداوند کارا ، این چگونه سری است که دختر است ؟ ... پس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید ، او همان سعصری بود که به عمران وعده شده بود . پس هرگاه مادر باره مردی از خاندان خود حبری گفتم و بد ، آرا انکار میکند ، که در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شود .

— وبار امام صادق علیه السلام فرمود : هرگاه در باره مردی سخنی گوئیم و در او نیاید و در فرزند یا نوه او باشد انکار میکند ، زیرا خدای تعالی هر چه خواهد میکند .

— و اسحاق بن عمار گوید : به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم : ممکن است دعای مردی مستجاب شده باشد ولی اجابت آن به نا حیر افتند ؟ فرمود : آری ، تا بیست سال !

— و ابوبصیر گوید : شنیدم از حضرت امام صادق علیه السلام که میفرمود : همانا ممکن است مومی دعا کند و اجابت دعایش تا روز جمعه یا روز قیامت به تأخیر افتند .

(اصول کافی ، کتاب الدعوات ، باب

الطوائف علیه الاحسانه)

— از حضرت امام جعفر صادق (ع) در حدیث معسر منقول است که هر که هزار مرتبه ما ساء الله در یک دفعه بگوید در آن سال او راجح نصیب شود ، و اگر آن سال نبود بالاخره در یکی از سالهای دیگر شود .

(مفاتیح الجنان ، باب دوم ، در اعطای سال سوره)

— شیخ کسی در حدیث معروفی نقل میکند که یکی از تبعیان مال بسیاری به مخالفان خود مدیون میشود و چون از پرداخت آن عاجز میماند، میگوید: زراره اعلیٰ اله مقامه نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) میآید و ماوقع را میگوید، سپس میسرسد: اگر ظهور حضرت قائم محلّ اله تعالیٰ فرجه نزدیک است این شخص صبر کند تا آن حضرت ظهور فرماید و او را از پرداخت دیس خلاص نماید، و اگر در امر ظهور تأخیری هست یا طلبکاران از در مصالحه درآید، حضرت (ع) در پاسخ میفرماید: خواهد شد، زراره میسرسد: نایکسال؟ امام میگوید: انشاء الله خواهد شد، میسرسد تا دو سال؟ باز میفرماید: انشاء الله خواهد شد. (۱)

— زراره اعلیٰ اله مقامه بمن گفته بود: بدرستی که حضرت امام جعفر (ع) را بر فراز پایدهای خلافت بحای خلیفه غاصب کونی خواهی دید، چون آن حضرت (ع) وفات یافت نزد او رفتم و گفتم: چرا چنین گفتی و نشد؟ و بیم آن داشتم که وی ای کار کند که چنین سخنی به من گفته است. زراره گفت: این را گفتم، اما درست در نیامد.

(هشتمین سال، نقل از محله

بیام هاجر، نشریه جامعه زبان

انقلاب اسلامی ایران،

۱۵ شهریور ۱۳۶۱)

۱- البته شیخ کسی رحمه الله علیه اشکالی نمیدانده است که این سؤال و جواب ۱۴۰ سال پیش از تولد حضرت امام زمان (عج) صورت گرفته باشد. این روایت در کتاب کافی نیز (کتاب فصل العلم، باب اختلاف الحدیث) نقل شده است.

در فضائل نفرین

— جمعی از اصحاب از سهل بن زیاد ، و اواریحی بن المبارک ، و اواریعده بن حبله ، و اواریحاف بن عمار روایت کرده اند که گفت : به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از دست همایه ای که داشتم و او به من آزار می رسید شکایت کردم ، بمن فرمود : براونفرین کن . پس من نفرین کردم ولی نتیجه ای نگرفتم . پس دوباره خدمتش رفتم و شکایت کردم . فرمود : براونفرین کن . عرض کردم : فدایت گردم ، نفرین کردم و نتیجه ای ندیدم . فرمود : بجه صورت نفرین کردی ؟ عرض کردم : هرگاه به او برخوردم نفرینش کردم . فرمود : نه ، چون به تو پشت کند نفرینش کن . پس من این کار را کردم ، وزمانی نگذشت که او به خاک سیاه نشست و خدا مرا از شرش آسوده کرد .

— و از حضرت امام ابی الحسن علیه السلام روایت شده که فرمود : هرگاه یکی از شما بخواهد بردشمن نفرین کنید بگوئید : " اللّٰهم اطرقة سلبة لا اخلها " (خدایا ، او را به بلای گرفتار کنی که مانند داشته باشد) .

— و محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی ، و او از علی بن الحکم ، و او از مالک بن عطاء ، و او از یونس بن عمار نقل کرده اند که : به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم گرفتم همایه ای قریبی از آل محرز شده ام که همه جا از من بدگویی میکند . حضرت فرمود : در نماز شب به او نفرین کن ، آنگاه

که به سجده روی در سجده آخر از دو رکعت اول خدای
 عزوجل را حمد کن و بی گو (ترجمه :) " خدایا ، فلان
 سر فلان مرا شپره عام کرده ، و نامم را فاش کرده ، و مرا
 به خم آورده و در معرض خطرها قرار داده است . اورا به
 نرسب گرفتار کن ، و مرگت را زودتر برسان . و سام و
 نشانی را از میان بردار ، و در این کار شتاب کن ،
 یعنی همین الساعه ، همین الساعه " . یوسی بن عمار
 گوید : چس کردم ، و س همینکه به کوفه آمدم شبانه
 وارد شدیم ، و از خانواده خود حال آن مرد را پرسیدم .
 گفتند : سخت بیمار است . و هنوز سخیم را به پایگان
 نرسانده بودم که صدای شیون از خانه او بلند شد .
 گفتند : مُرد !

— و محمد بن یحیی از احمد بن محمد ، و او از ابن
 ابی نحران ، و او از حماد بن عثمان ، و او از سمعی
 روایت کند که : چون داود بن علی (حاکم مدینه)
 معلی بن خبیس (آزاد شده حضرت امام جعفر صادق) را
 بکشت ، آن حضرت علیه السلام فرمود : هرآینه بر کسیکه
 آزاد شده مرا کشته است نفرین کنم . معتب (خادم امام
 صادق) برای من نقل کرد که آن شب امام علیه السلام
 پیوسته در رکوع و سجود بود ، پس همینکه سحر شد شنیدم
 که در سجده میفرمود : " خدایا ، جان اورا هم الساعه
 بگیر " . آن حضرت سر از سجده برنداشته بود که فریاد
 شیون از خانه داود بن علی شنیدیم . پس حضرت صادق
 علیه السلام سر از سجده برداشت و فرمود : من خدا را
 به دعائی خواندم ، و خدای عزوجل فرشته‌ای را فرستاد
 و آن فرشته با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مثانه‌اش
 از آن ضربت شکافت ، پس بمرد .

(اصول کافی ، کتاب الدعاء ،
 باب الدعاء علی العبد)

در ثروت و فقر ائمه

— حسن بن محمد از معلى بن محمد ، و او را احمد بن محمد بن عبداللہ ، و او را محمد بن حنفی ، و او را صالح بن سعید نقل میکند که بخدمت حضرت امام هادی (علی السقی) علیه السلام رسدم . عرض کردم : فریادت ، در هر امری در صدد کوتاهی در حق شما هستد ، یا آنجا که شما را در اسس سرای زشت و بدیامی که سرای گدایان بامند منزل داده اند . فرمود : ای پسر سعید ، توهم اینطور فکر میکنی ؟ سس با دستش اشاره کرد و فرمود : بگر . نگاه کردم ، بوستانهایی دیدم بسیار حرم ، با میوه های تازه رسیده و نوبر . و دخترانی زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف ، و پسر بچگان و مرغان و آهوان و نهرهای روان ، که چشم خیره شد و دیده ام از کار افتاد . آنگاه امام علیه السلام فرمود : مادر سرای گدایان نیستیم ، هر جا که باشیم اینها برای مهبیا است . (اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب

مولدای الحسن الرما علیه السلام)

— مهدی عباسی (خلیفه) به امام موسی کاظم علیه السلام گفت : ای ابا الحسن حدود فدک را که گویند جبرئیل با دستور خدا بیتالعی خاص فاطمه دختر رسول اکرم کرد بمن بگو . فرمود : یک حدش کوه احد است ، و حد دیگرش عریش مصر ، و حد دیگرش سبف البحر و حد دیگرش دومة الجندل . مهدی با تعجب گفت : همه اینها ؟ فرمود : آری ، یا امیر المؤمنین !

(کافی ، کتاب الحجه ، باب الفقی والافعال)

— احمد بن محمد بن شمس از علی بن حکم . و او از معاویة بن وهب . و او از سعید السمان نقل کرده است که : سردا ما جعفر بن ابی عبد الله علیه السلام بودم که دو مرد رفتی بر آن حضرت و آوردند و چون امام از سخنان در غصبت شد ، بیرون رفتند . حضرت به من فرمود : این دو نفر را میبایی؟ عرض کردم : آری ، اینها اهل با را را ما هستند و از طاقت در بدنه میمانند و عقیده دارند که سمر بن عمیر صلی الله علیه و آله سرد عبد الله بن حسن است . فرمود ، خدای لعینان کند که دروغ میگویند . همانا سمر بن عمیر صلی الله علیه و آله سرد من است . همانا که بر جم و حوشن و زره و کلاه خود سمر صلی الله علیه و آله نزد من است . همانا که سرق طفریح بن عمیر صلی الله علیه و آله نزد من است . همانا که الواح موسی و عصای او نزد من است . همانا که انگشتر سلیمان بن داود نزد من است . همانا که طنسی که موسی قربانی را در آن انجام میداد نزد من است . همانا که اسمی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و چون در جنگ آنرا میان مسلمانان و کفار میگذاشت چوبه تیری از کفار به مسلمین میرسید نزد من است . همانا که سلاح هائی که فرشتگان برای پیغمبران گذشته آورده اند نزد من است . . . همانا که پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین میکشید و من آنرا پوشیدم همچنان بود . و فاشم آل محمد (ص) کسی است که چون آنرا پوشد به اندازه قامتش باشد ، انشاء الله .

و احمد بن ابی عبد الله گوید : از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم که ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا آمد ؟ فرمود : جبرئیل علیه السلام آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود ، و آن نزد من است . (اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب ما عند الائمة من سلاح رسول اله و متاعه)

— احمد بن محمد از محمد بن الحسن ، و او از محمد بن عیسی ، و او از محمد بن حمزة بن القاسم ، و او از ابراهیم ابن موسی نقل میکند که از حضرت امام رضا علیه السلام طلبی داشتم که در وصول آن اصرار میکردم ، و او در برداختن آن امرور و فریدا نکرد . سگروور کند به استغیال والی مدینه معرفت من همراهی نمودم . نزدیک قصر فلان رسید و در سانه در حیان نرود آمد ، و نحصن سومی با ما نبود . عرض کردم : فریاست ، عیبند نزدیک است و بحدی که من حی در همی ندارم . حضرت علیه السلام با نازبانهاش زمی را حراشد ، سپس دست برد و شمش پلانی از آنجا برداشت و فرمود این را بپره خود ساز ، ولی آنچه را که دیدی از همه پنهان دار . و نیز یکی از اصحاب گوید : پول بسیاری نزد حضرت امام رضا علیه السلام آوردم ، ولی آن حضرت شادمان نگشت . اندکی بعد فرمود : ای غلام ، آفتابه لگن بیاور . سپس روی تختی نشست و دستش را گرفت و ببه غلام فرمود : آب بریز . راوی گوید : همینطور طلا بود که از میان انگشتانش در طشت میریخت . سپس متوجه من شد و فرمود : کسیکه چنین است به این پولها اعتنائی ندارد .

(از همان کتاب)

— هارون الرشید به مدینه درآمد ، و به پسرده دارانش گفت که هر مردی از اهل مدینه و مکسسه از فرزندان مهاجرین و انصار و بنی هاشم و دیگر بطون قریش درآمد نسبت خودش را معرفی کند . و هر کدام میآمدند و نسبت خود را میگفتند به آنها از صد تا پنج هزار درهم صله میداد . ناگهان گفتند مردی آمده که خود را موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی

بنی اسطالاب معرفی میکند . بدستور هارون اوراسوار
بر الاغش تا ساط خلیفه آوردند . هارون دوست دیار
به آن حسرت بخشید و گفت : فعلا در مصیقه مالی هستیم ،
بخش بیشتر ما بعد به تو خواهد رسید .

چون از هارون پرسیدند که چرا به همه پینحیزار
دستار بخشیدی و به موسی بن جعفر دوست دیار؟ گفت
سم آن داشتم که فردا صدهزار شمشیر از شیعیان و
دوستانش بر روی ما کنیده شود و همه را راضی نتوانم
کرد . پس فقر وی و خاندان وی مصونیت ما و شما از خطر
دراز دستی ایشان است .

(بحار الانوار ، حدیث یازدهم ، ابواب

تاریخ امام موسی علیه السلام)

— امام موسی بن جعفر فرمود : هارون الرشید
مرا احضار کرد و بر او وارد شدم . سلام کردم ، جواب
سلام را نداد . دیدم غضبناک است . طوماری پیشم
انداخت و گفت بخوان ! در آن نوشته بود که خراج آفاق
از اهل شیعه نزد موسی بن جعفر میآید (و نزد خلیفه
نمیروند) . نامه طولانی بود و من ایستاده میخواندم و
او ساکت بود . سرش را برداشت و گفت هر چه خواندی بس
است ، حرف بزن . گفتم : یا امیرالمؤمنین ، قسم به
کسی که محمد را به نبوت برانگیخته که هیچکس در همی
و دیناری از طریق خراج برای من نیاورده . ولی ما
خانواده ابیطالب هدیه قبول میکنیم . . . امیرالمؤمنین
که برفقر و تنگدستی ما ، و کثرت دشمن ما و خمسی که در
خلافت پیشین از ما قطع کرده بودند آگاه شد و دانست که
فشار زندگی بر ما سخت شده است و صدقه بر ما حرام است
و در عوض خدا خمس را بر ما مقرر کرده است و اکنون این
وضع ما را مجبور کرده است که هدیه قبول کنیم ، سکوت

کرد . پس گفتم ای امیرالمؤمنین ، من سر عموی تو هستم ، کان نسیم که دست لطف تو به من دراز شده است . به من اشاره کرد و گفت : یا بر دیک ، نزدیک رفتم ، یا من مصافحه کرد . پس گفتم : ای موسی ، تم مدار که مدایم راست گویی . ویرسد : یا ابوالحسن ، چند نفر بان حور داری ؟ گفتم از با سعد بپرسند . برسد : همه بچه های بواند ؟ گفتم نه ، بیسرمان حدم و حیم هستند و اما فرزند ، رباده از سی بسرداران فرار ، و دحران سز از این فرار ، پرسند حوادحیران را به سرعموها بیان شوهر بصدھی ؟ گفتم بول چه برده آسنا را بدارم . برسد وضع درآمد املاکت حکونه است ؟ گفتم گاه هست و گاه نیست . برسد قرض برگردن داری ؟ گفتم آری ، قریب ده هزار دینار . برسد گفت : ای سر عمو ، آنقدر بول به تو مدهم که پسران و دختران را همسر دهی و املاکت را آباد کنی . او را دعا کردم . گفت : ای موسی ، احبنا حانت را بگو . گفتم : ای امیرالمؤمنین ، اول خواهی من از تو این است که اجازه فرمائی نزد زن و بجهام برگردم . گفت : اجازه داری ، با زهم بخواه . گفتم : خدا امیرالمومنین را برای ما یک منت بسرعموها یش با فسی ندارد . من مردی عیالوارم و عائله های سنگین بردوش دارم ، و بعد از خدا جنمهای ما به کرم و بخشش امیرالمؤمنین دوخته است . صد هزار درهم و یک دست لباس به من عطا فرمود و مرا سوار نمود و با احیرام نزد زن و بجهام برگردانند .

(بحار الانوار ، جلد نهم ، در حالات امام موسی علیه السلام مناطرات مع خلفاء الحور)

در حدیث است که حضرت علی علیه السلام در موقع ازدواج با حضرت فاطمه فقط یک شتر و یک زره و یک شمشیر داشت که از بول فروش آن زره ازدواج نمود .
(آیه الهد سنعب شیرازی ، در کتاب معراج)